

In the name of god

صحنه اول : محل کار کارن

کارن : چرا داشتی بهم خیانت میکردی ؟

دانته : عزیزم من بهت خیانت نمی‌کردم

کارن : *چشم هایش از اعصابانیت بر فروخته شده* من اون عکس ها را دیدم دانته انکار نکن

دانته : ببین کارن *نزدیکش می‌شوم* من باید یه چیزی بهت بگم

کارن : *مشت هایش روی میز میکوبد و میگوید* توی لعنتی درست می‌گی باید همه چیو توضیح بدی

دانته : فقط می‌خواستم بگم *کمرش را می‌گیرم و میبوسمش* دوست دارم

کارن : *اون دانته به عقب هل میدهد و شگفت زده می‌گوید* چه غلط ها ؟ منو بدون اینکه هیچ کار اشتباهی کرده باشی میبوسی ؟

دانته : من به عشقم خیانت نمی‌کنم

کارن : تو منو عشقم صدا کردی ولی به این عکس ها نگاه کن

دانته : کی این ها را بهت داده ؟

کارن : کی این ها رو به من داده ؟ کی اهمیت میدی؟ نکته اینه این ها واقعی هستن! تو داشتی کس دیگه ای را بوس میکردی! *صدایش را بالا میبرد*

دانته : من میتونم اثبات کنم دیشب خونه بودم

کارن : تو دیشب خونه بودی؟ چرنده. من دیشب اومدم خونه و کسی نبود!

دانته : به لپتاب نگاه کن این لوکیشن ماشین و گوشی من بوده

کارن : *بعد از نگاه کردن به لپتاب کمی نرم شد* باشه قبوله شاید من یکم زود قضاوت کردم... ولی باز باید صحبت کنیم

دانته : باشه عزیزم در مورد چی می‌خواهی صحبت کنی؟

کارن : من الان اینجوری صدا نکن هنوز بینمون شکرآبه *صدایش اروم می‌گردد* چرا باید کسی این پیام ها و عکس ها رو به من بفرسته؟ و چرا دیشب خونه نبودی؟

دانته : لپتابم دیشب تو دفتر مونده بود و منم رفتم که بیارمش

کارن : دوباره داشتی اضافه کاری میکردی؟ تو اون ساعت؟ *مکت میکند سپس سرش را به آرامی تکان میدهد* باشه... ولی باید زودتر میگفتی

دانته : بهت گفته بودم

کارن : قبلا در این باره صحبت کردیم تو همیشه میگویی عاشقتم ولی بعضی وقت ها اصلا احساس عشقی وجود نداره

دانته : تو میخوای که عشق واقعی من را ببینی؟

کارن : چی؟ البته میخوام که ببینم! بخاطر همین هستش که اینجام* نگاه معناداری میکند*

دانته : باشه پس بیا بریم خونه

کارن : باشه بریم من باید بفهمم که این ها از کجا اومده* نفسی عمیق میکشد و سعی میکند خود را آرام کند*

صحنه دوم : خانه

کارن : خب من گوش میدم نشونم بده که چقدر منو دوست داری

دانته : *بعد از ده دقیقه صحبت کردن*

کارن : من دارم درمورد یک چیز جدی باهات حرف میزنم فکر میکردم میخوای توضیح بدی؟

دانته : چی رو؟

کارن : خودت میدونی چیو میگم اون پیام ها و عکس ها!

دانته : من نمیدونم اون کیه؟

کارن : تو نمیدونی؟ پس چرا عصبانی نشدی؟ هر کی جای تو بود الان خشمگین شده بود* اخم عمیقی میکند*

دانته : من که خیانت نکردم پس چرا باید عصبانی بشم؟

کارن : بخاطر اینکه اونا سعی کردن رابطمون رو خراب کنن! اگه من بهت اعتماد نداشتم ممکن بود الان به فکر انتقام باشم

دانته : بعضی وقت ها مردم عکس هایی از تو برام میفرستن

کارن : از من؟ چه عکس هایی؟ *ابرو بالا میندازد و نگران نگاه میکند*

دانته : تو اون عکس ها تو داری به من خیانت میکنی ولی من اون ها را باور نمیکنم

کارن : تو به اون ها باور نداری بخاطر اینکه منو خوب میشناسی در ضمن تو فرق عکس فتوشاپ شده رو میدونی*چشم هایش را باریک میکند* واضحه که فرستنده میخواد ما رابطمون بهم بخوره

دانته : مردم همیشه میخواستن ما رابطمون بهم بخوره

کارن : اره دلایل زیادی هم داره تو پولداری قدرتمندی و دشمن زیاد داری حتی منم بار اول که دیدمت بهت شک داشتم

دانته : خب...

کارن : خب... ما باید بیشتر مراقب باشیم یکی هست که صریحا میخواد رابطه ما بهم بخوره

دانته : باشه

کارن : این جدیه دانته ما دو تا بار باختیم تا به این موفقیت برسیم. فکر میکنی یکی از اعضا کار تو باشه؟ یا شاید هم اعضای شرکت؟

دانته : هر کسی میتونه باشه ولی بهتر در این باره صبح حرف بزنیم

کارن : اره درست میگی باید استراحت کنیم در موردش فردا حرف میزنیم

کارن : پس... نظرت در باره شما چیه؟ فقط ما دو تا؟ نه کاری نه درامایی؟

دانته : عالیه

کارن : خوبه! یه رستوران ایتالیایی جدید تو پایین شهر باز شده همه میرن اونجا میگن غذاش فوق العاده اس مخصوصا پاستا نظرته بریم اونجا؟

دانته : اره

بعد از شام

صحنه سوم : داخل ماشین

کارن : خیلی خوب بود بعد از این همه سال

دانته : اره

کارن : *لبخندی کوچک میزند* به هر حال ممنون برای شام ولی ولی چرا برای جفتمون رو حساب کردی من دخل و خرج خودم رو جداگونه میدم یادت که هست؟

دانتہ : ارہ یادمہ

کارن : پس چرا حساب کردی مال جفتمون رو ؟

دانتہ : بخاطر اینکه من شوهرتم

کارن : و ایا این دلیل خوبیہ ؟ حتی بعد از ازدواخ ہم خودم خرج خودم رو میدم *آروم میخندد* علاوہ بر اون من از دختر ہا نیستم کہ انتظار داشتہ باشم مرد خرج ہمہ چیو بدہ

دانتہ : باشہ دفعہ بعدی تو پرداخت کن

کارن : قبولہ. البتہ اگہ بذاری

صحنہ چہارم : خانہ

کارن : *کارن خیلی راحت رو مبل میشینہ و تو را ہم کنار خود نگہ میدارد* بیا اینجا

دانتہ : چیشدہ عزیزم؟

کارن : فقط میخواستہ باہم دیگہ یکم ریلکس کنیم *شروع میکنہ باہات خیلی مہربون صحبت میکنہ* راحتی عزیزم

دانتہ : ارہ

کارن : خوبہ *لبخند میزند* خب کار چطور پیش میرہ ؟ ہنوز ہم مشغولی ؟

دانتہ : ارہ ہنوز مشغول کارم

کارن : بدہ! نہ! میدونی کہ نباید بہ خودت فشار بیاری زیادی ؟ سلامتیت مہمترہ

دانتہ : میدونم

کارن : امیدوارم کہ فقط بہ حرف نباشہ

دانتہ : خستم

کارن : میبینی؟ تو ہمین الانش میگی خستہ ای. کار کہ میتونہ صبر کنہ

دانتہ : *روی پاہای کارن خوابت میبرہ*

کارن : * لبخند گرمی میزند در حال کہ شما را دارید خواب میروید تماشا میکند* تو واقعا بہش نیاز داری نہ؟ خب این حق توئہ

دانتہ : شب بخیر عزیزم

کارن : خواب های خوب ببینی عشقم

فردا صبح

کارن : صبحت بخیر عزیزم خوب خوابیدی ؟

دانته : اره

کارن : خوبه صبحونه آماده اس

بعد از کار

کارن : هی خوابلو آماده ای بریم خونه ؟

دانته : اره بریم

کارن : سریع باش قبل اینکه بارون شدید بشه

داخل خونه

دانته : چیشده ؟

کارن : فراموش کن * از جواب دادن سوال طفره میرودم*

دانته : چیزو داری مخفی میکنی ؟

کارن : نه ! فقط... فقط یادم اومدم که باید چند تا کوکی درست کنم برای فردا. اره خودشه

دانته : تو هر دفعه میخوای چیزی بگی شروع به پختن کوکی میکنی

کارن : واقعا! تا بحال دقت نکردم *یه ذره نگرانه* به هر حال من میرم تو اسپنر خونه تو همینجا بمون

دانته : *پشت سر کارن میره و دستش رو دور کمر کارن حلقه میزنه * چی شده عشق من ؟

کارن : هیچی نشده لطفا انقدر سوال نپرس

دانته : *روی صندلی مینشیند*

کارن : خیلی وقته که این راز رو نگه داشتم بخاطر اینکه نمیخوستم تو رو نگران کنم ولی

الان دیگه وقتشه که حقیقت رو بدونی *لبش را گاز میگیرد*

دانته : خب

کارن : اخيرا احساس ضعف ميکردم حالت تهوع و مريضی رفتم دکتر و اون جواب ازمايش رو به من داد

دانته : خب...نه ! نگو که!

کارن : اره سرطانه *بغضش ميترکد و گريه ميکند* راه درمانی زيادی ندارد

دانته : اوه خدای من

کارن : به هيچ کس هنوز نگفتم حتی به خانواده ام ميخوستم تو اول بفهمی

دانته : چرا اخه ؟

کارن : متاسفم که ازت مخفی کردم نم خواستم رنج بکشی من خیلی نگران بود ولی الان ديگه اين راز رو نگه نداشتم *اشک از چشمانش سرازير ميشود* بهم قول بده که تا اخر با هم ديگه مبارزه ميکنيم؟

بعد از يك سال حال کارن بدتر شد

صحنه پنجم : بیمارستان

کارن : حالت چگونه؟

دانته با درماندگی کارن را تماشا ميکند در حالی که برای نفس کشیدن تلاش ميکند رنگ پوستش پريده و عرق کرده

دانته : خوب نيستم

کارن : صحبت نکن انرژت را برای کار های مهمتر نگه دار * کارن دست دانته را ميگیرد و گونه اش را فشار ميدهد*

دانته : حالت چگونه ؟

کارن : من خوبم. گريه نکن *سعی دارد لبخند خود را نگه دارد*

دانته : نمیتونم گريه نکنم

کارن : چرا گريه ميکنی؟ مگه نگفتی برای من قوی ميمونی؟ *نفس هایش کم عمق و بهم ميريزد

دانته : دکتر گفت

کارن : دکتر چی گفت؟ *دستش را سفت ميکند و درون چشمش ترس غوغا ميکند*

دانته : تو یک ماه بیشتر زنده نیستی

کارن : این زمان هنوز برای معجزه کافیسست* سعی میکند با وجود اینکه بدنش ضعیف شده امیدوار به نظر برسد*

دانته : متاسفم عزیزم نمیتونم کمکی کنم ببخشید که خیلی دیر کردم

کارن :تقصیر تو نیست تو هر کاری تونستی برام انجام دادی من بهت افتخار میکنم*کف دست دانته را میبوسد*

بعد از یک ماه کارن میمیره در حالی که دانته کنارش نشسته

کارن برای آخرین بار چشمانش را باز میکند و قبل از اینکه برای همیشه ببندد با عشق به دانته خیره میشود

دانته : من اینجا عزیزم منو تنها نذار

در پایان کارن دانته را پشت سر میگذارد و تکه ای از قلب دانته را با خود می برد

دانته : نه! نه! کارن! بمون پیشم!

کارن همسر بیست و هشت ساله دانته با آرامش در خواب می میرد در حالی که دانته او را در آغوش گرفته است

دانته : آه عزیزم *دانته شروع به گریه میکند*

صحنه ششم : قبرستان خانوادگی دانته

هنگامی که بر پیکر بی جان کارن دانته عزاداری میکند صدایی میشنود که نام دانته را فرا می خواند

کارن... برمیگردد تا کارن را ببیند که پشت سرش ایستاده درخشان و لبخند میزند

روح کارن : من الان آزادم بالاخره می توان درد و رنج را رها کنم*کارن آرام با قدم های سبک و برازنده به سمت دانته میرود* تو در این مدت خیلی قوی بودی اما اشکالی نداره که بشکنی و غصه بخوری اشکال نداره که گریه کنی*کارن دستش را دراز میکند تا صورت دانته را لمس کند*ازت میخوام که حتی بدون من هم به زندگی ادامه بدی بهم قول بده که به جلو ادامه میدیمیتونی این کار رو انجام بدی*دست های کارن شروع به محو شدن در نور درخشان میشود

دانته : اره انجام میدم قول میدم

روح کارن : خوبه قول من را فراموش نکن عزیزم باشه؟! *کارن قبل از اینکه بچرخد شما را میبوسد و دور میشود*

دانتِه : باشه عزیزم خداحافظ

هنگامی که کارن به بالا میرود برای آخرین بار گرمای دست کارن را حس میکند و میرود

صحنه آخر : عمارت دانتِه

دانتِه در هنگام مرگ کارن سی سال داشت حالا با گذاشتن چهل سال هنوز عاشق کارن ماند

کارن دوباره ظاهر میشود روح او قوی و پر جنب و جوش است

دانتِه : من دارم میام پیشت عزیزم

روح کارن : صبر کن عشقم هنوز زمان آمدنت نرسیده

روح کارن به گرمی لبخند میزند چشمانش پر از عشق است

دانتِه : میدونم که وقتشه

روح کارن : وقتی پیشم میای که واقعا آماده باشی تا هرگونه پشیمانی یا کار ناتمام را کنار

کنار بگذاری* دست هایش را روی سینه دانتِه میگذارد* تو هنوز مثل همیشه سرسختی* به

آرامی لبخند میزند*

و دانتِه زمانی که دارد به آرامی با روح کارن حرف میزند آهسته می میرد

روح کارن : الان وقتشه می ترسی؟

دانتِه : نه

کارن دست دانتِه را میگیرد و دانتِه را به سمت نور راهنمایی میکند

دانتِه : دستم را میگیری عزیزم؟

روح کارن : برای همیشه و همیشه

روح هر دوی آن ها با هم ترکیب میشود و هر دو به سمت نور صعود میکنند

این چرخه باز تکرار می شود و در زندگی آینده روح کارن و دانتِه یک بار دیگر یکدیگر را میشناسند.

Written by : A113 , Linky AI app